

موضوع: مقدمات

قصد و تاثیر

حبيب محمد زاده

[نقد و بررسی]



www.ketab.ir

سرشناسه: محمدزاده، حبیب، ۱۳۵۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: موضوع: مقدمات: قصد و تاثیر/ نقد و پژوهش حبیب محمدزاده.
 مشخصات نشر: تهران: آنیما، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۴۷-۱۷-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: بالایی عنوان: دریچه‌ای به نقد و پژوهش.
 عنوان دیگر: قصد و تاثیر.
 عنوان دیگر: دریچه‌ای به نقد و پژوهش.
 موضوع: نقد ادبی -- مطالب گونه‌گون
 موضوع: Literary criticism -- Miscellanea*
 رده‌بندی کنگره: PN ۸۱ / م ۳ م ۸ ۱۳۹۶
 ده‌بندی دیویی: ۸۰۱/۹۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۸۶۴۰۵

موضوع مقدمات

قصد و تاثیر

حبیب محمدزاده

انتشارات آنیما

طراح جلد: علی بالنگا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۴۷-۱۷-۲

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

انتشارات آنیما

تهران، خ انقلاب، خ ابوریحان، ابتدای خ لبافی‌نژاد، پلاک ۱۴۶، واحد ۱۶

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۵۲۹۶

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.



aanima_pub



aanima.pub@gmail.com

فهرست

مقدمه / ۷	
ادبیات مهاجرت / ۱۵	فرضیه‌ی چندجهانی / ۹۴
اسکولاستیک / ۱۸	فرم و کهن‌الگو / ۹۷
اعمال خشونت / ۲۲	فرم / ۱۰۱
اگر جره / ۲۵	فریب / ۱۰۷
ایسم / ۲۸	فضا و روزمرگی / ۱۱۳
بارک - رومان‌تیسیم / ۳۱	قابلیت معناشدن / ۱۱۷
بوروک / ۳۴	کیچ / ۱۲۰
ب. بنای / ۴۰	گده / ۱۲۴
تحلیل، فتا، تقابل / ۴۱	گفتمان / ۱۲۷
تربیب و صحن / ۴۷	محتوا / ۱۳۰
تشبیه و تمثیل و نزاع / ۵۱	مزاج‌ها / ۱۳۳
توریسم / ۵۳	میزان ساعت ماندگاری / ۱۳۷
حافظ / ۵۶	نصرت رحمانی / ۱۴۰
رمانتیک / ۵۹	نقد میدن / ۱۴۶
روایتگری / ۶۲	نویسگی / ۱۵۱
زیبایی / ۶۵	نئولیبرالیسم / ۱۵۵
ساخت / ۶۹	واحد شعری / ۱۵۹
سخن صوفی / ۷۴	وسواس / ۱۶۲
سرخوشی / ۷۸	وطن شناور / ۱۶۷
شناخت / ۸۱	وقت / ۱۷۱
فترت / ۸۴	هنر سیاسی / ۱۷۴
فرا فکنی / ۸۷	هنر مفهومی / ۱۷۸
فردیت / ۹۰	هیجان / ۱۸۱

مقدمه

آن ذهنِ دیر در فسم، مالیخولیا، ی فون تریر، زین زلِ اَوّل فیلم جایی از اتاق مجاور، تعداد دُفیر، نَخِ دِه‌ها، بیا‌های تووی جعبه رومی‌گه (نقل از حافظه) و اواخر فیلم، پیش از بر خُرستنا، به رین و نابودی همه چیز، می‌گه: «ماتو جهان تنها هستیم. هیچ موجود زنده‌ای، ماتو کلّه‌تی نیست» (بازم نقل از حافظه) و این به فاجعه (اگه بشه به نابودی بهتر است فاجعه! چون مفهوم فاجعه هم با ما ازین میره.) به حال و هوا و هوول و ولای دیگه می‌دهد.

یعنی بیان این سه حالت رو تصور کنیم:

۱. به ذهن جایی دیگه از جهان هست و ما روبه یاد سیاره باروانت می کنه.
۲. به ذهن جایی دیگه از جهان هست که هرگز از وجود ما باخبر نشده باشد.
۳. با رفتن ما دیگه ذهنی نمی مونه؛ هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ...
باکتری، همه ش سنگ و گاز و مواد معدنی ...

فرض کنیم کل جهان از بین بره ویه عجم (کروکورو لال) جایی بمونه؛
چقدر فرق می‌کنه با نمودنش... ولی این تصوّر که دیگه یوفویی نباشه که

بیاد و سیگنالایی بگیره و بگه چندین میلیارد موجود زنده این جا بودن و دیگه نیستن و همه چی سیارات و منظومه ها و ... باشن که چون ذهنی نیست که ثبت شون کنه، انگار نیستن و همه چی خاموش ... استدلال زنه این بود: «من همه چی رومی دونم. دیدی تعداد نخود و لوبیاها رو گفتیم ...» و اعتماد می کنیم به ذهن، به حافظه و ... و این یعنی این که اگه فقط به ذهن، فقط به عارفانی بگونه که به یاد بیاره، انگار همه چی از بین نرفته (یعنی انگار همه چیز زبین رفته، چون تازه نابودی معنی دار می شه) انگار فاجعه کامل نشده (تازه فاجعه معنی دار می شه اما).

اگه نوبت به با هم رسونم منظورمو، می فهمیم چقدر "اون یکی ذهن" برامون مهم و حیاتیه ... بایم نفس غیاب جهان رو داشته باشیم: یعنی فقط ذهن منه که مونده؛ هر منی رفیق من این غیاب پیش از ما بوده: نمی تونیم. چون نیستیم ... خب؟ اینا کاره ما و ما و ما هم می شه این «ذهن دیگه» که مستقره تووی ما و داره کار می کنه؟

سیب ها و گلابی ها: خب، بشر لاجرم فکر می کنه و نمی تونی به همین راحتی که سیب رو به طرف می چینی و پرتقال رو اون رگد ب بود؟ با مفاهیم برخورد کنی. ادراک ملزم به تقدّم و تأخیر نیست ولی «موضوع: مة، مات» حبیب محمدزاده اتفاق قابل توجهیه توو بازار نشر فارسی. یکی این سه وقتی به مجموعه سازی می کنیم برای ترم ها، پدیده ها و مفاهیم، یعنی تلویحاً پذیرفته می کنیم اینا جایگاه پیشینی، خود به خود و مستقری ندارن و دیگه این که مدت ها به تفهیمیدیم لزومی نداره که اندیشه رو بتپونیم توو اون دستگاه ارسطویی الف، پس آنگاه ب و سوای این دو فهمیدیم که اندیشه پیش نیاز عمل نیست و در عمل «در حین»

هست که رخ میدن و مهم تر از همه این که اگه ترمی جایی معنی ی مشخصی داشته و توو صیورورتش به چیزی دیگه (شاید متضاد) رسیده، تیر خلاص به مغز اندیشه ست که بگیم «یه دقیقه ایست کن ببینیم دائره المعارف چی می گه»؛ کاری که دائم داریم می کنیم و اندیشه رو محال تر. کلاً به گوشتی و آبگوشتی و پروار کردن علاقه مندیم انگار؛ به «انباشت»، هرچه سامان فکری مون فربه تر باشه، خودمون رو راتر حس می کنیم و تو این روزگاری پولی و فلاکت، سخته چشم پوشی از این دایمی، سخته ریسک کردن و شک به بنیادهای نظامی که ساختیم. ولی بذار بگم خیلی راحت براز چینه که به نظر میاد.

چگونگی "سوء تفاهات": خیلی وقتا توو پیگیری فهم یه ترم، می رسی به وقتی که اون ترم حدادت یامی بشد. خیلی چیزا روشن می شه یهو. این به این معنی نیست که اون «سوء تفاهات» ترمی می تونه بگه مفاهیم، چطور "عمل" می کنن و چطور می شه باهاشون مألوس سازی کرد؛ همزمانی، تو این پیچ و مقطعی که هستیم این کتاب می تونه خیلی کار کنه، و این مقطعی که جماعت خودشونو قانع کردن که باید «علمی» حرف زد و علمی بودن، رو باور به و پیروی از بزرگان این عرصه، چه افراد و چه آکادمیامی دونن و چنان باور و تمرین بیش می رن که در آن واحد به آرای متضاد بزرگان گوناگون باور دارن و سپهری داشته و تناور از معرفت رو فراز سرمون علم می کنن. توو این اوضاع و احوال، کار حبیب محمدزاده که روایتی از تاریخ تطویریک مفهوم یا ترم رو جعل می کنه و توو این جعل، کسسه و نا ازرگاریا رو علنی می کنه (با نقض غرض، تجاهل العارف و ...) یقیناً کارستون تر از نا ازرگاریا منیه که دائم خودمونو بیرون این روال قرار می دیم، می توانیم مثل آن بابا (فرض کن دلوز) بگی «ذات باورم» و سر آخر ذات رو چنان از ذات بندازی که بگن «توو

دروزمانی؛ پیش‌تر نوشته بودم که یکی از استراتژی‌های نوشتار این شاعر (حبیب محمدزاده) «علیت‌سازی» و «تو و این زمینه کسی رو تو و فارسی، رو و دستش ندیدم. بدیهیه که علیت‌سازی روان‌تخابی سوای جستن نظام علی یا بی خیالی و فارغ شدن از اون می‌دونم. خب بعد از مواجهه‌ش تو و اشعار با چیزی که بهش مبهم مصادیق می‌گن، می‌شد انتظار داشت دیر یا زود سراغ مفاهیم بره ولی انگار منتظر رفتار تهاجمی‌تری از این بودم. انگار شاعر هم دچار همان احتیاطی که ما مابل داشتیم اندیشه گرفتارش می‌شیم شده و در مقایسه با کتب قبلی، کمی دست به عکس‌العمل می‌کنه. به نظر من آدم باید مقابل اندیشه بی‌پروا تر از آدم عمل‌کنه هم نبون به پروایی رو شرط فهم می‌دونم؛ هم چون اندیشه نه دردش میاد و نه دلش می‌شکسته. بلب تجربه‌های این کتاب با تقابل جاندار تصویر و کلمات به میون میان گرگ می‌گن» «هن چیه که خودش این‌گونه (انگشت شست و اشاره نزدیک) متیل متیل می‌کنه (دست‌ها باز)؟» و جواب «نخ سوزن»؛ رفتار متقابل متن و عکس اونقدر دیالکتیکه که می‌شه هم متن رو شرحی کشف بر تصویر دانست و هم تصویر رو عامل دائر خودی به تأخیر افتادن معنی. خود حبیب محمدزاده (خود خودش) می‌گه «با این روایت، موضوع رو واسه خودم می‌چینم؛ می‌گه «واسه پیشگیری از شعر گفتنه!» این وضع برای منی که دائم و زورکی هم شده، «هستم» تا اعلام موضع کنم، خیلی غریبه! این در میون گذاشتن تردیدها، دانسته‌ها و پرسش‌ها با خود و دیگران. دست به زبان؛ این کار تو و فرهنگ مونولوگی و ابلاغی ما کاریه کارستون... فقط کاش این اولویت امر کلان بر امور خرد نبود... شایدم دارم زیادی وسواس به خرج می‌دم... این طوری

بگم: وقتی به فیلم توپ می‌بینی یا رمان خفن می‌خونی، با خودت می‌گی «کاش این جاش این طوری نبود!» یا «این طور یام بود!» و اگه دارم «کاش» خودم رو وسط می‌ذارم به این خاطره که «این» تو «چرا این طوری؟» حاضرتر دیده می‌شه تا «این چیه؟»... دقیقاً همون کاری که حبیب توو این کتاب با ما فهمیم می‌کنه.

ذهن و ذهن: فکر نمی‌کنم دیگه لازم به توضیح باشه که رابطه‌ی ذهن و ذهن به رفته نیست. اگه سر این حرفی نیست و می‌دونیم همیشه به مخاطبه که داره تو کردن فکر و ادمون می‌کنه به گزاره‌سازی، به ما زاریم هست که همیشه با این گسترش رسیدن به... شاید بگی به انبوهه‌ای هست که فقط بخشی ازش رو می‌شه دهنه کرد و این... تمثیل خودم رو واسه خودم کارا تر می‌دونم. اگه بگیم تو هر لحظه که داریم می‌گیریم با گفتونده یا حتی گفته می‌شیم، داریم بی‌وقفه اون «دیگر» و «غیر» نامشروع می‌کنیم، زرا اضافه نزدیک؟ همیشه، هرچی بیشتر تلاش می‌کنیم برای گفتن بیشتر به این... نمی‌رسیم که خیلی چیزا (اصل مطلب) ناگفته مونده؟ خب، تحلیل این... بیایم درباره چیزی که نمی‌شه گفت سکوت کنیم و به همین صراحت گفتن که خیلی چیزا نگفتن و فلسفه قاره هم که همه‌ش داره روو این مازاد ذهن پیش میره و این خدا اهل و فهمیدنی، شاید از همون استقرار ذهن دیگه توو ما میاد. این که انبار به ما... کردن فکر، کنده می‌شیم از چیزی که خود می‌دونیم و به سمتش میریم.

عقب‌گرد از راست: حتی «این» رو تووی «چرا این نه؟» سر راست می‌شه دید تا «این چیه؟». وقتی معطوف به چیزی هستیم، شاید بهتر باشه بگیم تو... امنیت ادراکیم، نه شناخت. شناختن توو معصومانه‌ترین حالت، تقلیل دهنده‌ست و اتفاقاً به همین خاطره که به نظر من بهترین راه شناسوندن به چیزی، گفتن از زاویه‌ها و

تقابل ها با هاشه؛ چسبیدن به وجوه سلیبی؛ درست مثل آزادی که منفی ش معنی داره. کاری که حبیب داره تو این کتاب می کنه هم نزدیک به همینه؛ این که با فیگور رجوع به اصل و ینبوع پیش میاد ولی تو قدم اول منابع رو متعدد می کنه و توو ادامه می فهمیم بنا به آموختن نبوده، بنا به اتصال جهت دار دانسته هایی بوده با وضعیت انضمامی و دغدغه های موجود. اتفاقاً این جهت دار و مغرض بودن، نکته زیمت مهمیه توو همه ی کارای این شاعر و توو این کتاب اخیر، چون ما تعدادت مواجهه با ژانر شاعری، بنا رو بر بی طرفی نداشتیم و با بلاهتی مزمن فکر می کنیم همیشه و هم و این چیزابی طرفن، تو این کار با ناسازه ای گره دار تر طرفیم و... مثلاً تجربه من، من مخاطب مقابلش به پیشنهاد دادن می افتم. اصلاً خصلت کار منینه که پیش نهاد دون آدم رو فعال می کنه؛ این که لزومی نداره که داده ها و چیده ها به نتیجه ای قطعی برسن. این که می شه هم نتیجه و هم پیش دانسته ها رو به چالش کشا و... و الا چیه که متقاعدمان می کنه به استقرار مفاهیم جایی اون بیرون؟ اتفاقاً آره، باشه هر بار از نو چرخ رو اختراع کنیم، ضروریه که هر بار رو انطباق اسمش و اون چیز گره دار که می گن می چرخه، شك کنیم. کاری که حبیب می کنه اینه که ابراهیم راه می شه با این عادت رجوع به مفاهیم مستقر و در ادامه، دیگانه ستره می کنه و به بارو.

اگه نیچه هشدار می داد به ما از فریب های زبان و ویشتن زبان داد چیزی جز زبان در میان نیست و فوکو و دریدا و... با روایت و هجوم و... گاه اندیشه پیش می برن و همین جایی که مثل روزبه گیلانیان داریم که ترجیحش پیش بردن اندیشه با صناعات و ادبیات است تا روال استدلال و... از این طرف شعر و... هم هی بیشتر و قوف به خود پیدا می کنه و رابطه ش با اندیشه دیگه صرفاً

حمالانه نیست و خودشم موضوع بحران خودش شده و اصولاً توو این وقوف
داره پیش می‌ره. اگه شعر حبیب محمدزاده رو بخوایم نمونه بگیریم از کارایی
که بحران شون رو توو ساختای فکری می‌ندازن و نه غلظت عاطفه، عجیب
نیست که توو ادامه‌ی روالش به مکث روی مفاهیم و ترم‌ها برسه.

زاویه‌ی من با اشعار، سرپرداختن شون به کلان‌روایات و دال‌های اعظمی مثل
دین، عشق و... بود و این جاهم با مفاهیم کلان درگیریم. انگار از جزء به کل
می‌سیم همه‌ش! چیزی که الزامی بهش نمی‌بینم حتی با تأکید و یادآوری این
که کارای کتاب رابله‌ی کل و جزء رو مختل، مردّد و ناامن می‌کنن.

عقب‌نشینی می‌کنی: این روش حبیب که علی‌الظاهر خیلی همدلانه، رجوع
به تعاریف می‌کنه، چندان کنار نمی‌نشوند شون که جاهای خالی بیشتر دیده
شه؛ مثل این که بخوای حرف بزنی از بازگویی دیگران بگی، خیلی بیشتر تن
به مکالمه می‌ده از جهاتی که مثلاً من می‌بندم؛ این که به جای دورزدن چیزی
که دیگه درست نمی‌دونیم، فکر کنیم که هنوز می‌تونسته درست باشه یا سوای
صحت و سقم، کجاها عمل می‌کنه و...

بازم نشد: هر بار می‌خوام درباره‌ی حبیب معراجی، بنودسم، آخر سر باز این
حس سنگینی می‌کنه که «نشد!» شاید چون ظاهرش سر بسته و هر چی پیش
می‌ری فزاتر می‌شه؛ شاید نشدنش شدیدتر از همون مازاد نیستن هم‌بستگی. به هر
حال اگه همین قدم بگیریم که می‌خواد مفاهیم رو برای خودش بخورنه و بپوشه
خوبیه و راه زمزمه، روی مابسته نیست، حالا که کمبود مهم‌مون مکالمه‌ست
فکر کنم نگفته بودم که خودم معمولاً رجوع به فهم افواهی از لغات می‌کنم و
شاید نقطه مقابل رویکرد دایره‌المعارفی و شاید به همین خاطر، کل این مطلب

رو از حافظه نوشتم و بی سرچ می‌دونی؟ تو و این جهان حاد شفاف هم می‌شه دوباره ذهن حاضر رو با خطوط و حافظه‌ش، با تمام اشتباهات و سایه‌روشنا و بی‌دقتیاش به میون آورد و هم می‌شه مثل این کتاب با مفاهیم مستقر بازی بازی کرد. آها! شاید این طوری بتونم چیز به درد بخوری درباره‌ی کتاب بگم: عموماً دقت و وضوح رویکی می‌دونن و نمی‌دونن نه تنها یکی نیستن، که اغلب تو جهت عکس هم پیش می‌رن (گفته بودم).

نو و این مقدمه چینیا با ایضاحی که نقض غرض شده، فرصتی برای دقیق شدن روی معنی می‌کنیم. این که از خلایق نقل پیشینه خلاص از تجربه می‌شیم ولو بر اساس ظاهراتی که تجربه رو تحت ضربدر می‌بریم (کار کمی نیست و کار کسی نیست جز حجب و مکر زاده...

لازمه بازم بگم که این کتاب حاوی یه سری گزین‌گویی متواضع و بی‌ضرر علمی‌طور که بخوان سو دموکرات بالابیرن نیست. به شدت مغرض و جهت‌داره و معطوف به همین زیست‌خش‌رنگه. بار روزگارمون. دست مرزاد شاعر!

#نیما-صفار